هو العلیم

تجسم اعمال در قیامت، دیدن واقعیت یا تصویر؟

حضور عینی، علم امام و درخواست بخشش الهی

شرح دعای ابوحمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۳۶ - مجلس پنجم

بیانات
آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس‌الله‌سرّه

أعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم
بِسمِ اللهِ الرَّحمَنِ الرَّحيم
و صلَّي اللهُ عَلَي سيدنا و نبينا أبيالقاسم مُحَمّدٍ
و علي آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَي أعدائِهِم أجمَعين

و ما أنا يا رَبِّ و ما خَطَرى هَبنى بِفَضلِک و تَصَدَّق علَيَّ بِعَفوک أي رَبِّ جَلِّلنى بِستَرک وَ اعفُ عن توبيخى بِكَرَمِ وَجهِک فَلَوِ اطَّلَعَ اليومَ عَلَى ذَنبى غَيرُک ما فَعَلتُهُ و لو خِفتُ تَعجيلَ العُقوبَةِ لاجتَنَبتُه لا لِأَنَّک أهوَنُ النّاظِرينَ وَ أخَفُّ المُطَّلِعينَ بَل لِأَنَّک يا رَبِّ خَيرُ السّاترينَ و أحكمُ الحاكمينَ و أكرمُ الأكرَمينَ؛
ای پروردگار من، من چه کسی هستم و مقدار و میزان و ارزش من چه مقدار است؟! حال که چنین است به فضل خودت بر من ببخش و فضل خودت را شامل حال من کن نه عدل خودت را ...

همان‌طوری‌که در آن عبارت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام که در دعای قنوت هم هست و از مرحوم حداد و همچنین مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیهما ـ هم زیاد می‌دیدیم که این دعا را می‌خوانند: «اللهمَ إنّک آنسُ الآنِسينَ لِأولیائک، و أحضَرُهم بالكِفايَةِ لِلمُتَوَكِّلين عَليک» و بعد در آخرش دارد: «اللَّهمَّ عامِلنا بفَضلِک و لا تُعامِلنا بعَدلِک»[1] به فضل خودت با ما رفتار کن، نه با عدل خود و حسابرسی و پاداش به میزان حساب.

«هبنی بفضلِک؛ به فضل خودت بر ما ببخش و از آثار فضل خودت ما را متنعم و نصیب کن» و همین‌طور «تَصَدّق عَلَيّ بعفوِک؛ به عفو و بخشش خودت بر ما تصدّق کن» صدقه‌ای که می‌خواهی به ما بدهی، بخشش تو باشد و چیزی را که می‌خواهی به ما عطا کنی، فضل و آثار فضل تو باشد. این دعا دعای عجیبی است. به‌طورکلی همان‌طوری‌که خدمت دوستان عرض شد در تمام ادعیه واردهٔ از معصومین علیهم‌السّلام و به‌طورکلی بزرگان؛ بزرگانِ از اولیاء در مناجات‌ها و دعاهای خودشان آنچه را که مشاهده می‌کنیم، فرق بین آنها و سایر افراد این است که در هردو طیف می‌بینیم از خدا می‌خواهند ولو افراد، افراد خوب و افراد عادی باشند؛ هردو طیف از خدا می‌خواهند و می‌دانند که فقط خدا است که معطی است و دیگر آنجا در عالم قیامت حساب‌ها همه به یک نفر برمی‌گردد و مثل اینجا نیست که آدم این را ببیند، آن را ببیند، پس و پیش بشود، مسائل زیر و رو شود، آنکه بالاست پایین بیاید، آنکه پایین است بالا بیاید و پرونده‌ها این‌طرف و آن‌طرف شود. آنجا این حرف‌ها نیست، چنان مو را از ماست می‌کشند که انسان خودش در عجب می‌ماند. ﴿وَ وَجَدُواْ مَا عَمِلُواْ حَاضِرًا﴾[2] در آن آیهٔ شریفه هست که این مشرکین و این کفار تمام آنچه را که انجام دادند، همه را حاضر می‌بینند. این یکی از آیات قرآن است که دلالت بر وجود عینی و بقاء عینی اعمال می‌کند که اعمالی که ما انجام می‌دهیم یک وجود خارجی دارند. این صحبتی که من می‌کنم یک وجود دارد، دلیلش این است که الآن تمام این ضبط‌ها و اینها همه صحبت من را ضبط می‌کنند؛ صدای ما را در این تشکیلات عریض و طویلی که برای ما درست کردند، این قیافهٔ نامبارک و نامیمون ما را هم به همه نشان می‌دهند. هم از نظر چهره کاملاً دربست و چهارچوب و شش‌میخه شدیم و هم از نظر صوت! زمانه این‌طور است! من بارها می‌گفتم که اگر ما یک‌دهم آن ارزشی که برای این پلاستیک، سیم، چوب و این چیزهایی که قائل هستیم، برای

[1] . ***نهج البلاغة*** (صبحی صالح)، ص ۳۵۰، آخر دعا بدین صورت آمده است: «اللهُمَّ احمِلنِی عَلَی عَفوِكَ وَ لا تَحمِلنِی عَلَی عَدلِكَ.»
[2] . سوره کهف (۱۸) آیه ۴۹.

خدا و ملائکه قائل باشیم کارمان دیگر تمام بود و مسئله‌مان تمام بود.

من نگاه می‌کردم دیدم که چه فقرات عجیبی در پیش داریم. واقعاً امام سجاد علیه‌السّلام چیزی را در این دعا فروگذار نکرده است. ﴿وَيَقُولُونَ يَٰوَيۡلَتَنَا مَالِ هَٰذَا ٱلۡكِتَٰبِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّآ أَحۡصَىٰهَا﴾ این چه کتابی است؟! این چه مجموعه‌ای است؟! این چه داستانی است؟! این چه قضیه‌ای است که در دنیا من هیچ کم و زیادی را انجام ندادم الاّ اینکه در اینجا ثبت شده است؟! خیلی ساده، صورت عینی و واقعی اعمال در روز قیامت. ﴿وَوَجَدُواْ مَا عَمِلُواْ حَاضِرًا﴾[1] این ﴿حَاضِرًا﴾ خیلی مهم است که آنچه را که انجام می‌دهیم در روز قیامت حاضر می‌بینیم.

وقتی که یک صحبت انسان را جلوی انسان می‌آورند، وقتی که انسان انکار می‌کند نوار را می‌آورند و می‌گویند که بفرمایید این حرف را شما پارسال یا شش ماه پیش یا سه ماه پیش زدید آن‌وقت انسان آن سخن خود را حاضر می‌یابد و دیگر جای انکار نیست. خیلی هم اگر [مُنکر] باشد خود آن فیلم را می‌آورند و می‌گویند که شما این فیلم را نگاه کنید، این فیلم گرفته شده و شما خودت خبر نداشتی که ما فیلم می‌گیریم. اگر خبر داشت که این کار را انجام نمی‌داد، پس معلوم می‌شود یک‌طوری هم می‌شود فیلم گرفت که کسی نفهمد البته این کار ملائکه است. حالا نمی‌دانم بشر هم می‌تواند یا نه، این‌هم باید تحقیق کنیم ببینیم که می‌شود بدون اینکه شخص متوجه باشد صدایش ضبط شود یا فیلمش برداشته شود! فعلاً این کار ملائکه است حالا بشر ممکن است به آنجایی از ارتقا برسد که کار ملائکه را انجام بدهد، حتماً رسیده است! و این در آن حد دیگر کار خداست. ﴿وَوَجَدُواْ مَا عَمِلُواْ حَاضِرًا﴾ این ﴿حَاضِر﴾ یعنی همان عمل را در اینجا می‌بینم، همان عمل را می‌بینم.

کیفیت دیدن اعمال در روز قیامت

الآن که ما در اینجا نشسته‌ایم و صحبت می‌کنیم، دوستان و رفقا هم نشسته‌اند و به مطالب توجه می‌کنند، این یک واقعیت هست یااینکه این خودش فیلم است؟ یک واقعیت است! اینهایی که دستگاه و اینها می‌گیرند عکس و فیلم و صوت است، اینها ضبط است و از این چیزها است. اما خود این واقعیت خارجی که فیلم نیست بلکه این واقعیت است. ما در روز قیامت همین صحنه‌ای را که من نشسته‌ام و صحبت می‌کنم و شما هم به مطالب توجه می‌کنید، همین صحنه را در روز قیامت می‌بینیم یعنی ما الآن همین واقعیت خارجی را می‌بینیم نه‌اینکه فیلمش را نشان بدهند، آنکه یک مطلب دیگر است و آن یک [امر] طبیعی است.

همین چیزهایی که هست خب همین‌ها را دوباره برگردانید، خودتان را در اینجا می‌بینید ولی می‌بینید این فیلم من است و من نیستم، من همین‌که اینجا نشسته‌ام هستم و این الآن عکس من را نشان می‌دهد. عکس من را نشان می‌دهد نه خود من را! من خودم همین هستم که الآن نشسته‌ام و فیلم تماشا می‌کنم، من همین هستم که الآن نشسته‌ام و صدای خودم را گوش می‌دهم. وقتی که شما از این مجلس بروید و بخواهید دستگاهتان را نگاه کنید خب آنها آنجا ضبط می‌شود و شما دکمه را که می‌زنید می‌بینید که آقای طهرانی صحبت می‌کند و ما هم در اینجا نشسته‌ایم و گوش می‌دهیم. آن چیزی که شما در فیلم می‌بینید، خود شما هستید یا عکس یا صورت شما است؟! شما خودتان همین هستید که اینجا نشسته‌اید، دوتا که نیستید که یکی شما و یکی هم آن شخصی که در فیلم است باشد! ما دوتا هستیم؟! پس یکی هم که آنجا نشان می‌دهد سه‌تا می‌شویم، اگر این دستگاه‌ها نشان بدهد می‌بینیم ده هزار نفریم. ما یک نفر هستیم ولی صورت‌های ما متعدد است، ممکن است صورت ما در این دستگاه باشد، ممکن است آنجا

---

[1] . سوره کهف (۱۸) آیه ۴۹.

باشد، ممکن است آنجا باشد، صداها متفاوت باشد ولی خود ما یکی هستیم، خود ما یک وجود هستیم، خود ما یک وجود عینی هستیم. بعد آن آثار ما که عبارت از صورت و سخن و حرکات ما است ممکن است متعدد باشد، صورت‌هایی که از آن آثار ما برداشته می‌شود متعدد است؛ این دستگاه نشان می‌دهد، آن دستگاه نشان می‌دهد.

شما ممکن است که هزارتا دستگاه درمقابل خودتان بگذارید و صورت‌های خودتان را در هر هزارتا تماشا کنید، شما که هزارتا نمی‌شوید بلکه عکس شما و تصویر شما هزارتا می‌شود، خود شما همانی هستید که الآن دارید در دستگاه نگاه می‌کنید، آن شما هستید. در روز قیامت خود شما را به شما نشان می‌دهند که این کار را می‌کنید نه دستگاه و فیلم و ضبط که بیاورند؛ یعنی خود همین حالی که الآن در اینجا برای ما هست و مقتضای این حال تدریجی الحصول بودنش است. چون حال و تحقّق حوادث در زمانیات است و وقتی در زمانیات انجام بشود نه انسان از حال قبل می‌تواند احساس حضور عینی کند و نه از یک ثانیه بعد، هیچ‌کدام! انسان همیشه در حال زندگی می‌کند یعنی همین [لحظه‌ای] که هست، یک ثانیه قبل رفت و حالا شما دیگر نمی‌توانید آن را بگیرید، رفت. الآن ساعت یازده و سه دقیقه است، شما ساعت یازده و دو دقیقه را احضار کنید ببینم، نمی‌توانید چون رفت و در اختیار شما نیست. دست من و شما نیست؛ زمان دست من و شما نیست و بخواهیم یا نخواهیم می‌رود؛ حالا یازده و چهار دقیقه را احضار کنید! آن را هم نمی‌توانید، چهار دقیقه که هیچ یک دقیقه هم خیلی زیاد است. پنج ثانیه بعد! ولی همین که الآن گفتیم پنج ثانیه شد، الآن پنج ثانیه شد، یعنی سرِ «آن»، الآن تحقق پیدا کرد.

زندگی کردن در لحظه

پس تمام کارهایی که ما انجام می‌دهیم همه در آنیات است، یعنی در همان موقعی که هست. آن چیزی که گفتیم تمام شد و دیگر نمی‌توانیم آن را بگیریم، یک ثانیه، دو ثانیهٔ بعد هم که نیامده است پس آن‌هم هنوز نیامده و عدم است. پس همیشه ما در آن و در زمانِ حال به سر می‌بریم و نسبت به همان موقع احساس وجود می‌کنیم. اما آیا آن صحبت‌های ما در ساعت یازده و دو دقیقه و یازده و چند دقیقه به یازده و امثال آنها، آیا آنها وجود داشته یا نداشته یا یک امر عدمی بوده است؟! قطعاً یک امر وجودی بوده است. اگر امر وجودی نبود که شما به من نگاه نمی‌کردید و گوش نمی‌دادید و من هم که صحبت نمی‌کردم، تمام اینها امر وجودی است. آن امر وجودی هست ولی من دسترسی به آن ندارم. آن امر وجودی هست ولی من نمی‌توانم به آن برسم و از دست من خارج شده است چون خود من هم همراه با زمان پیش می‌روم. الآن یازده و پنج دقیقه شد باز با زمان پیش می‌روم و یازده و شش دقیقه می‌شود، اگر عمری باقی باشد یازده و هفت دقیقه می‌شود، هیچ معلوم نیست که عمر دیگر دست ما نیست.

کیفیت مجالس در زمان سابق

خدا رحمت کند یکی از همین وعاظ ـ مرحوم خندق آبادی ـ آدم خوبی بود، من ایشان را دیده بودم. در ماه رمضان صحبت می‌کرد و زن‌ها هم طبق همیشه سر و صدا می‌کردند. اگر بدانید این پدرِ مظلوم ما در مسجد قائم بالای منبر چقدر حرص‌وجوش از این زن‌ها خورد! چقدر می‌گفت که خانم‌ها ساکت، چه کسی به حرفش گوش می‌داد؟! یک شب، شب بیست و سوم ماه مبارک و شب قدر بود و ایشان هرچه گفت که ساکت! آنها گوششان بدهکار نبود و کار خودشان را می‌کردند و اصلاً مانده بودند ـ چند روز تا ماه رمضان ـ یک همچنین شبی پیدا شود و کجا دور هم جمع شوند و درد دل کنند، ساکت و این حرف‌ها چیست، این حرف‌ها را آقا برای پایینی‌ها می‌زند برای ما نمی‌زند! خلاصه ایشان خسته شدند و گفتند که آخر خانم‌ها حیف نیست که در تمام مدت سال ما یک شب بیست و سوم داریم، آن‌هم شب بیست و سوم را با حرف‌های عبث و اینها بگذرانیم؟!

باز فایده نکرد تااینکه یکی از این مسجدی‌ها که نمی‌دانم زنده است یا نه، علیٰ‌کلّ‌حال اگر زنده است خدا حفظش کند، یک آدم خیلی داش‌مشتی و رُک بود و فقط این از پس این زن‌ها برمی‌آمد وگرنه امثال علامه طهرانی از عهده‌شان برنمی‌آمدند! ایشان بالا رفت و هرچه از دهانش درآمد گفت! گفت

که آی زن‌ها خفه شوید، بروید گم شوید و اینها! او درستشان کرد، آنها ساکت شدند و دیگر تا آخر حرف نزدند و دیگر هیچ چیزی نگفتند! هرچه این پدرِ مظلوم ما گفت هیچ به خرجشان نرفت و یک‌دفعه این همه را درست کرد و در عرض دو دقیقه پایین آمد و دیگر مجلس ساکت شد و تا آخر مشکل حل شد!

احاطهٔ نفس وجودی انسان

حالا تمام این مطالب، همه هست و همهٔ اینها وجود دارد ولی ما دسترسی نداریم و ما نمی‌توانیم برویم و خلاصه به آنها اطلاع پیدا کنیم و این‌هم به‌خاطر نقص وجودی ماست چون ما مقهور زمان هستیم و مقهور قوانین زمان و قوانین مکان هستیم لذا از این قوانین نمی‌توانیم تخطی کنیم، نه جلو بزنیم و نه به عقب بازگردیم، ما با زمان باید پیش برویم. اما اگر این ضعف برطرف شد و ما به یک نقطه از تکامل و رشد رسیدیم که توانستیم بر قوانین زمان غلبه کنیم و او را در تحت قدرت خود دربیاوریم، ـ که این یک بحث مفصلی دارد ـ اگر توانستیم این کار را بکنیم نسبت به گذشته و نسبت به آینده می‌توانیم احاطه داشته باشیم؛ احاطهٔ حضوری نه احاطهٔ علمی و تصوری بلکه احاطهٔ حضوری. یعنی همان‌طوری‌که همین الآن ما نسبت به وجود و حضور فیزیکی خودمان در اینجا یک نوع احاطه و اشراف عینی و حضوری داریم. اگر نداشتیم یکی می‌گوید که آقا برو، می‌گویی که چرا من بروم خودت بلند شو برو، من دلم می‌خواهد اینجا بمانم، من دلم می‌خواهد صحبت کنم، من می‌خواهم گوش بدهم، شما اگر نمی‌خواهی خودت برو! اینکه شما می‌گویید که خودت برو یعنی من اختیار خودم دست خودم است، من که اینجا هستم بر خودم و بر وجود، بر مکانی که گرفتم، بر فضایی که اشغال کردم و نسبت به همهٔ اینها اشراف دارم؛ این یک حالت عینی است نه حالت تصوّری و حالت علمی و حالت توهمی و اعتباری بلکه یک جنبهٔ عینی نسبت به وجود خودمان در اینجا احساس می‌کنیم.

اشراف امام علیه‌السّلام نسبت به آینده

آن افرادی که از تحت قوانین زمان و مکان خارج می‌شوند و به یک رشد از تکامل می‌رسند، همین اشراف عینی را نسبت به گذشته و آینده پیدا می‌کنند. حالا گذشته که هیچ، نسبت به آینده! این خیلی مسئلهٔ مهمی است منتها نمی‌توانند بیان کنند. یعنی وقتی که امام علیه‌السّلام نسبت به آینده خبر می‌دهد من‌باب‌مثال فردا در قم یک هم‌چنین اتفاقی خواهد افتاد یا در فلان خیابان فلان تصادف سختی خواهد شد و چندتا ماشین به همدیگر خواهند زد، خب اینکه الآن بیان می‌کند حضرت به چه کیفیتی بیان می‌کند و فردا هم خواهد شد؟! آن چیزی که امام علیه‌السّلام می‌فرماید، آن خواهد شد. آیا یک مَلَکی در گوش امام علیه‌السّلام گفته است که فردا در خیابان صفائیه دوتا ماشین، سه‌تا ماشین باهم تصادف سختی خواهند کرد و یک هم‌چنین مسائلی به‌وجود خواهد آمد و صحنه را به گوش امام خواهد رساند، یعنی غیر از این چیزی نیست؟! خب اینکه خیلی مطلب پیش پا افتاده‌ای است و قابل توجه هم نیست.

یااینکه امام علیه‌السّلام صورت آن قضیه را احساس می‌کند؟! مثل اینکه ما در ذهنمان صورت یک قضیه‌ای که دیشب بوده را درنظر می‌آوریم، دیشب در ساعت هشت و نیم، یک ربع به نُه ما افطار می‌کردیم سر سفره هم بودیم و چند نفر هم بودند و این صحبت‌ها هم رد و بدل شد. یعنی الآن ما صورت افطار دیشب را در ذهن آوردیم ولی خودش را که نیاوردیم، خودش همانی بود که دیشب بود و ما الآن صورتش را آوردیم. آیا راجع به امام علیه‌السّلام هم همین است؟! یعنی امام به خود قضیه کاری ندارد و به خود حضور عینی و حضور خارجی و وجود خارجی و وجود عینی کاری ندارد و صورت اشیاء در نظرش است؟!

حالا سؤال این است که این صورت اشیاء بدون وجود خارجی از کجا در نفس امام می‌آید؟ وقتی چیزی که هنوز وجود ندارد و هنوز نیامده اصلاً صورت ندارد، خدا هم نمی‌تواند برایش صورت درست کند، چون عدم است. چیزی که نیست وجود ندارد تا شما بخواهید برای او صورت قرار بدهید و ذهنیتی برایش درست کنید چون هنوز وجود ندارد و عدم است. شما از نیم ساعت دیگر در این مکان اطلاع دارید چه اتفاقی خواهد افتاد؟! اصلاً شما می‌دانید من ده دقیقه دیگر چه می‌گویم؟! خود من هم نمی‌دانم

چه برسد به شما!

عبارت عجیب مرحوم علامه طهرانی نسبت به مرحوم آقای دستغیب

خدا مرحوم دستغیب را رحمت کند خیلی آدم خوبی بود خدا ایشان را بیامرزد، بسیار مرد صافی بود. من گاهی اوقات که دلم برای همین بزرگان که از دوستان پدرمان بودند و منزل ما می‌آمدند و می‌رفتند و ما خاطرات خوبی داشتیم، تنگ می‌شود، پنج دقیقه صدایش را می‌شنوم، این‌قدر صفا و انبساط پیدا می‌کنم. ایشان خیلی صاف و ساده بودند یعنی آن چیزی که می‌گفت واقعاً از قلبش می‌گفت، خدا رحمتشان کند واقعاً ما چه افرادی را ازدست دادیم.

در زمان گذشته، زمان شاه مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ به قم آمده بودند، من نوار مرحوم آقای دستغیب را می‌خریدم و گوش می‌دادم و خوشمان می‌آمد و صحبت‌هایشان به دل می‌نشست. این قضیه مربوط به دوران خیلی قبل است؛ برای سی یا سی و پنج سال پیش که ایشان در شیراز بودند و آنجا مسجد داشتند و صحبت می‌کردند و بسیار مرد نازنینی بود. و مرحوم آقای انصاری ـ رضوان الله تعالی علیه ـ در یک مجلسی که ایشان به همدان رفته بودند، وقتی از اتاق بیرون می‌رود ایشان رو به افراد می‌کنند و می‌گویند که ایشان را در آخر عمر شهید می‌کنند، این را افرادی هم نقل می‌کنند که چند نفر شنیده بودند که فرموده بودند این سید را در آخر عمر شهید می‌کنند و در آنجا به مقصودش می‌رسد! یعنی به‌واسطهٔ این قضیه به آن مقصود و هدفش در آنجا می‌رسد، خدا رحمتش کند. ما نوار خریده بودیم و برای مرحوم آقا گذاشته بودیم و ایشان هم آمده بودند و همین‌طور که استراحت می‌کردند این ضبط را هم گوش می‌دادند و ایشان هم خیلی مبتهج بودند و ـ خب اینها خیلی باهم رفیق و [صمیمی] بودند ـ می‌گفتند که آقا سید محسن کجا مثل آقا سید عبدالحسین پیدا می‌شود؟!

من این عبارت را از مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ راجع به مرحوم دستغیب شنیدم که می‌فرمودند: «أولئک و الله نور الله فی ظلمات الأرض.» البته خب همه این‌طور نیستند، ایشان مرد [صافی] بود. یکی از دوستان نقل می‌کرد راجع به اینکه یک دفعه صحبت‌های ایشان را ضبط می‌کرد، بعد یک تکه از صحبت ایشان را قسمت آن‌طرف نوار نگرفته بود. فردا عصر که ایشان می‌خواهد بیاید برود می‌گوید که آقا این نواری که ما دیشب از شما گرفتیم یک تکهٔ آخر را نگرفته است، اگر می‌شود شما لطفاً در تتمهٔ صحبت دیشب ادامه بدهید. ایشان گفتند که من الآن هم نمی‌دانم چه می‌خواهم بالای منبر بگویم، تو از من تتمهٔ صحبت دیشب را می‌خواهی؟! دیشب تمام شد و رفت، من الآن خودم هم نمی‌دانم که چه می‌خواهم بگویم، من می‌روم بالا می‌نشینم دیگر هرچه خودش آمد! حالا به من می‌گویی که آقا برو آن تتمهٔ دیشب را بگو که این قضیه نماند و این مسئله ناتمام نماند؟! واقعاً ما در چه خیالاتی هستیم؟! الآن ساعت یازده و بیست دقیقه است بنده خودم ده دقیقه دیگر در ساعت ـ اگر حیاتی باشد ـ یازده و نیم نمی‌دانم چه می‌خواهم بگویم، آن‌وقت شما می‌دانید من چه می‌خواهم بگویم؟! چرا نمی‌دانم؟! چون ده دقیقهٔ دیگر به‌حسب ما عدم است نه‌اینکه عدم است بلکه ما نسبت به زمانی که ده دقیقه بعد است نسبت به الآن احساس عدم می‌کنیم، تا بعد از اینکه این ده دقیقه جلو برود و تبدیل به آن بشود یعنی همانی که ما نسبت به آن داریم صحبت می‌کنیم.

چگونگی احاطهٔ امام و اولیاء الهی نسبت به آینده

حال که این‌طور است امام علیه‌السّلام از کجا می‌فرماید که تو در ساعت یازده و نیم این حرف را خواهی زد؟! از کجا این حرف را زده است؟! و انجام هم خواهد شد. یعنی چیزی را که امام علیه‌السّلام بگوید تمام و درست است، امام هم نه حتی اولیای الهی و اینهایی که زیر سایهٔ امام و زیر ولایت امام هستند، مطلبشان همان است. آیا امام از یک جایی شنیده است؟! از کجا شنیده است؟! یعنی واقعاً شنیدنی است؟! یا آن کسی که آمده حتی به امام گفته، از کجا شنیده است؟! برفرض می‌گوییم که ملائکه گفتند که فلان قضیه اتفاق خواهد افتاد، ملائکه از کجا می‌دانند؟! وقتی که یک مسئله عدم است خود جبرائیل و ملائکه از کجا متوجه می‌شوند که این عدم در یک همچنین وضعیتی تبدیل به این وجود

خاص خواهد شد؟! آنها هم نمی‌توانند ادراک یک همچنین قضیه‌ای بکنند الاّ اینکه این مسئله از چشم ما عدم باشد ولکن در واقع این وجود داشته باشد و واقعیت خارجی داشته باشد و ما ندانیم.

درست مثل اینکه شخصی که می‌خواهد از یک کوهی بالا برود، پشت کوه را نمی‌بیند. او بالا می‌رود و وقتی به آن قله رسید آن‌وقت می‌فهمد آن‌طرف چیست و چه خبر است؛ سبزه‌زار است و چه هست و او تماشا می‌کند نه‌اینکه الآن آن نیست و وقتی من بالا می‌روم یک‌دفعه خلق می‌شود، خلق نمی‌شود بلکه هست و من الآن این‌طرف کوه هستم و اطلاع ندارم و وقتی که بالای کوه می‌روم هم نسبت به آنچه که آن‌طرف کوه است و هم نسبت به آنچه که این‌طرف کوه است مشرف می‌شوم. آن‌طرف را نگاه بکنم جلو را می‌بینم و به عقب برگردم این‌طرف را می‌بینم، هردوی اینها وجود عینی دارند یعنی وجود خارجی دارند و زندگی می‌کنند و حرکت می‌کنند و تحرک پیدا می‌کنند و کارهایشان را انجام می‌دهند ولی بنده اطلاع ندارم؛ اطلاع نداشتن من دلیل بر عدم آنها نیست. امام علیه‌السّلام این اطلاع را دارد که الآن پشت کوه چیست، لذا نیاز به اینکه از کوه بالا برود نیست. همین‌جا نشسته است می‌گوید که آن جلو چیست. یعنی آن صحنه را احساس می‌کند و می‌بیند، آن صحنه را با این دو چشم نمی‌بیند، این دو چشم فقط اشیاء فیزیکی را می‌بینند ولی متافیزیکی را نمی‌بینند، این دو چشم فقط ظاهر را می‌بینند ولی آن حالتی که به‌واسطهٔ انعکاس این مناظر در این دو چشم پیدا می‌شوند و بعد منتقل به مغز و نفس می‌شوند، بدون اینکه نگاه کند آن حال را با چشم بسته در خود می‌بیند.

الآن که شما من را نگاه می‌کنید فیلم من را می‌بینید؟! نوار می‌بینید یا خود من را می‌بینید؟! خود من را می‌بینید و خود من را در خودتان احساس می‌کنید که فلانی در اینجا نشسته است و با این خصوصیات صحبت می‌کند و این حرف‌ها را می‌زند، فیلم نمی‌بینید. آن چیزی را که بعد می‌بینید فیلم است، الآن خود من را می‌بینید. این حالی که در وجود شماست آیا حالی است که با آن وقتی که فردا می‌خواهید دوباره این مجلس را بگذارید و فیلمش را تماشا کنید یا نوارش را گوش کنید یکی است یا تفاوت می‌کند؟! می‌بینید تفاوت می‌کند. الآن خود من را احساس می‌کنید و فردا می‌گویید که آقا دیشب این حرف‌ها را زده است، نگاه کن ببین چه می‌گوید. احساسی که فردا می‌کنید با احساسی که الآن در این مجلس دارید، دو احساس است؛ احساسی که الآن دارید احساس حضور عینی است و احساسی که فردا می‌کنید احساس حضور علمی است. این احساس حضور عینی که الآن برای شما پیدا می‌شود، این احساس را امام علیه‌السّلام قبل از اینکه بخواهد از کوه بالا برود دارد. یعنی هیچ برای او تفاوت نمی‌کند، چه بالای کوه برود و نگاه به آن مناظر بکند و چه پایین کوه باشد، نسبت به هردو یک احساس دارد، این را احساس حضور عینی می‌گویند.

پس آنچه که هست، تمام اینها عبارت از یک حضور است. ما نمی‌توانیم نسبت به این مسئله و این قضیه ادراک داشته باشیم اما اگر در تحت تربیت و تزکیه قرار بگیریم، قوای باطنی و قوای نفس ما که الآن ابزار و ادوات ظاهر را در اختیار گرفته است، این ابزار و ادوات ظاهر را کنار می‌زند و یک ابزار و ادوات دیگری را به‌کار می‌بندد و با آن ابزار و ادوات احساس وجود نسبت به آینده برای ما پیدا می‌شود. با این ابزاری که الآن داریم؛ با این گوش، با این چشم، با این حس لامسه و با این احساس که الآن داریم، فقط آنچه را که در آن تحقق پیدا می‌کند حس می‌کنیم نه بیشتر، نه گذشته و نه آینده.

کیفیت وجود حوادث گذشته و حال در نفس

نسبت به گذشته این صورت وجود عینی را در ذهن خودمان نگه می‌داریم بسته به اینکه کسی حافظه‌اش کم یا زیاد است، استعدادش کم یا زیاد است، دید چشمش زیاد یا کم است و شنوایی گوشش کم [یا زیاد] است، اینها دیگر بسته به خصوصیات ظاهری افراد دارد که هرکسی تفاوت می‌کند، بعضی‌ها ده دهم هستند، بعضی‌ها نُه‌دهم هستند، اینها خب نمره‌های چشم‌شان تفاوت می‌کند. همین‌طور در شنیدنی‌ها و مسموعات مسئله مختلف است، ولی همهٔ اینها در ذهن به‌عنوان یک حضور علمی باقی

می‌ماند و ثبت می‌شود.

لذا الآن شما خیلی حوادث را در نفس خودتان دارید ولی همین الآن نمی‌توانید همهٔ آنها را در پیش خودتان یکسان مشاهده کنید، شما که الآن با من صحبت می‌کنید فقط به مطالب من توجه دارید نه چیز دیگر ولی وقتی گفتم که آقای فلان شما ماه پیش در فلان روز در فلان ساعت یادتان می‌آید کجا بودید؟ فکر می‌کنید، بعد می‌گویید که فهمیدم من در یک ماه پیش فلان روز در فلان خیابان بودم، یا در فلان منزل بودم. الآن نیست! فکر کنید، این فیلمی که در ذهنتان هست را برگردانید این حوادثی که در ذهنتان هست، این حرف‌ها را دوباره به عقب برگردانید تااینکه به آن نقطه برسید و این‌هم به‌واسطهٔ خصوصیات نفس، حدّت، استعداد، سرعت، ذکاوت و امثال‌ذلک شدت و ضعف دارد. یک وقتی شما با یک فکر می‌رسید، و یک وقتی فکر می‌کنید تا فردا هم فکر می‌کنید ولی به ذهن نمی‌آید که در ماه پیش کجا بودید. می‌گویید که سؤال‌های عجیب و غریب می‌کنی از ما سؤال‌های ساده بکن، مثلاً بگو دیروز چه چیزی خوردی، به تو می‌گویم! این سؤال‌ها چیست که می‌کنید؟! یااینکه معلوماتی که دارید، اشعاری که حفظ کردید تمام اینها الآن به صورت حضور علمی نیست. فقط در درون شما و در نفس شما صورتی از آنها وجود واقعی دارد نه وجود اعتباری، برای احضارش شما نیاز به تأمل و تفکر و ور رفتن با خودتان را دارید. آن‌قدر ذهنتان را عقب ببرید تا ببینید که دقیقاً به این مطلب می‌رسید یا از میان این اشعاری که در ذهن دارید این شعر برای چه کسی است؛ مثلاً برای حافظ است یا سعدی یا مولانا است، برای کدام یکی از شعرا است، این را در مجموعه سیر می‌کنید تااینکه حالا یا اشتباه یااینکه به طرز صحیح می‌گویید.

کیفیت صدور احکام توسط امام علیه‌السّلام

ولی وقتی که از امام علیه‌السّلام راجع به یک مسئله سؤال می‌کنند، وقتی که ابی‌بصیر خدمت امام صادق علیه‌السّلام می‌آید که یا ابن‌رسول‌الله راجع به فلان قضیه چه حکمی می‌فرمایید؟! فلان زن که در یک همچنین حال و در یک همچنین وضعیتی است، حکم و تکلیفش چیست؟ فلان شخص فوت کرده و ورثهٔ او این چند نفر هستند و در یک همچنین شرائطی به چه نحوی این ارث باید تقسیم شود؟ امام که اصلاً فکر نمی‌کند، همین‌که می‌گویند امام می‌فرماید که جوابش این است. چرا ایشان فکر نمی‌کند؟! می‌شود بگوید که بنده الآن حضور ذهن ندارم و باید کمی فکر کنم و بروم در کتاب ببینم؟! این را بنده شنیده‌ام و به‌صورت نوشته‌جات هم هست که بعضی‌ها می‌گویند که این چیزها یعنی این [اخباری] که امام در هر روز می‌گوید، صبح می‌رود در آن صحیفهٔ فاطمیه حضرت زهرا علیهاالسلام که در خدمتش است، به آن صفحه‌ای که مربوط به آن روز است نگاه می‌کند ـ واقعاً چه عرض کنیم؟! بهتر است بگوییم که چه عرض کنیم ـ و بعد می‌گوید![1] حالا داخل آن از قلم افتاده باشد نیفتاده باشد چیزی را گفته باشند همه را جبرائیل نوشته باشد یا آن‌هم یک در میان باشد، اینها هم معرفت ماست.

وقتی که از امام علیه‌السّلام راجع به یک مسئله سؤال می‌کنند، آیا امام فکر می‌کند؟! تا سؤال می‌کنند، می‌فرماید که این‌هم جوابش است یعنی اصلاً هیچ معطّلی ندارد. مثل اینکه شما از من سؤال کنید که آقا شما انگشتر دستتان کردید؟ می‌گویم که بله! دیگر معنا ندارد بگویم که فکر کنم و بگذارید ببینم دستم کردم یا نکردم. می‌گویید که آقا چرا این‌طرف و آن‌طرف می‌گردی دست خودت را نگاه کن تا انگشتر را ببینی. یعنی هیچ تأملی اصلاً در اینجا راه ندارد که امام بیاید راجع به این تأمل کند و فکر کند و بعد حضرت بیان بکند. این قضیه به‌خاطر این است که تمام احکام و تمام تکالیف و تمام شرع و این خصوصیات به صورتِ عینیِ خودش در نفس امام علیه‌السّلام هست، نه به صورت علمی. یعنی به صورت علمی نیست که امام حفظ کرده باشد یا مثلاً کسی به امام بگوید، امام از امام قبلی حفظ کرده

---

[1] . درحال بررسی.

باشد یا امام قبلی به ایشان یاد داده باشد. صورت عینی یعنی خودِ آن حکمی که خدا در یک همچنین موردی آن حکم را جعل کرده است، این یک صورت عینی و یک صورت خارجی دارد که آن صورت خارجی و صورت عینی از دید ما پنهان است. آنچه که ما به آن می‌رسیم صورت علمی آن احکام و تکالیف است که آن صورت علمی در کتاب‌های وسائل، خلاف شیخ، تذکره و امثال‌ذلک هست.

لذا ما برای اینکه به صورت علمیِ تکالیف برسیم چاره‌ای نداریم جز اینکه مراجعه کنیم، هرکسی هم باشد همین است. خیلی از افراد و اشخاص بودند که خدمت مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ می‌آمدند و [سؤال می‌کردند که نظر شما] راجع به این قضیه چیست؟ ایشان می‌گفتند که من راجع به این قضیه باید مراجعه کنم و مراجعه می‌کردند و فردا یا دو سه روز دیگر می‌گفتند. راجع به بعضی از اینها حتی چند روز طول می‌کشید تا به یک نتیجه برسند چون خیلی از مسائل مسائل حیاتی بود؛ یعنی اصلاً یک قضیه‌ای بود که به این برمی‌گشت که یک خانواده متلاشی بشود. یعنی اگر این‌طرف قضیه را می‌گفتند به‌خاطر یک مسائلی خانواده متلاشی می‌شد، این‌طرف را می‌گفتند یک وقتی مسئلهٔ حرامی اتفاق نیفتد، آدم نمی‌تواند خیلی راحت بگوید این یا آن. اینها چیزهایی است که یک فقیه این‌قدر جرئت ندارد تااینکه هر چیزی را به زبان بیاورد، بالأخره قضیه باید به‌نحوی باشد که فقیه احساس کند حداقل نزدیک به حکم خداست، اگرچه یقینی هم نسبت به این مطلب نداشته باشد. خیلی اتفاق می‌افتاد که ایشان مراجعه می‌کردند، یک فقیه هم حتی نداریم که هرچه از او پرسیدند صاف بگوید که این است. اصلاً یک همچنین چیزی نیست. حالا یکی ممکن است ممارست و اطلاع و مطالعه‌اش بیشتر باشد، یک اطلاع بیشتری داشته باشد.

صورت عینی احکام و تکالیف

اینکه ما به‌دنبالش هستیم صورت‌های علمی احکام و تکالیف است، نه صورت عینی. این قضیه‌ای که من دیشب پریشب خدمت رفقا عرض کردم این به همین قضیه برمی‌گردد. اولیاء خدا صورت عینی احکام و تکالیف را مشاهده می‌کنند، نه صورت علمی آنها یا امام علیه‌السّلام که ایشان در مرتبهٔ بالاتر است. یعنی آن واقعیتی که هست، واقعیت این است! خب چرا خلافش را بگویند؟ واقعیت این است، شب قدر این است، وقتی شب قدر این است من یک روز عقب‌تر یا جلوتر بگویم که دیگر فایده ندارد، دیگر شب قدر نیست. مثل اینکه شما فرض کنید که روز تولدتان روز هفتم ربیع الأول است، از سال دیگر بگویید که چند سالی گذشت ما روز بیستم ربیع را روز تولد خودمان می‌گوییم، تولد نیست دیگر. تولد شما در فلان روز اتفاق افتاده است نه یک ثانیه آن‌طرف‌تر و نه یک ثانیه این‌طرف‌تر، این یک امر تکوینی است نه اعتباری، امر تکوینی خارجی است و این‌طرف و آن‌طرف هم نمی‌شود. اما الآن ما به‌خاطر مناسبت‌ها این‌طرف و آن‌طرف می‌کنیم و یک عیدی که هست دو سه روزی این‌طرف و آن‌طرف می‌کنیم که [فلان مسئله را به آن] بچسبانیم، وفات یا شهادتی است [عقب و جلو] می‌کنیم، حالا مثل اینکه در تکوین هم دخل و تصرف می‌کنیم! ما در فلان روز به‌دنیا آمدیم، روزش این‌طرف و آن‌طرف نمی‌شود و اگر بگویند که نه حالا شما رو به خدا سه روز عقب‌تر کنید، می‌گویید که دست من نیست، من در این دقیقه متولد شدم، بخواهم نخواهم همین است. خب حالا می‌خواهم قبول کنم یا نکنم، بدم بیاید یا خوشم بیاید که چرا من در فلان روز به‌دنیا آمده‌ام؟! دیگر چرا ندارد. می‌گویند که نه باید دو روز دیگر زودتر به‌دنیا بیایم تا فلان مناسبت باهم جفت و جور شود یعنی با همدیگر جور بشود. این‌هم همین است.

شب بیست و سوم قدر یک شب مخصوص است نه یک دقیقه این‌طرف‌تر می‌شود نه یک دقیقه آن‌طرف‌تر می‌شود. یعنی یک واقعهٔ خارجی و تکوینی است و یک حضور عینی دارد، شب بیست و سوم قدر این نیست که فقط دعا کنی. یک حقیقتی است که شما خودتان را در آن حقیقت قرار بدهید و این حقیقت در شب بیست و سوم در این عالم نزول می‌کند. لذا می‌گویند که این کارها را بکنید؛ قرآن بخوانید، مراقبهٔ‌تان بهتر باشد، چند شب قبل شب بیست و سوم را هم حتی احیا بگیرید، اینها همه برای

آمادگی است که انسان به این موقعیت و حضور عینی خاص دسترسی داشته باشد.

حضور عینی احکام و تکالیف نزد امام علیه‌السّلام

امام علیه‌السّلام حضور عینی احکام الهی و تکالیف الهی را دارد، نه حضور علمی. لذا وقتی که از امام صادق علیه‌السّلام سؤال می‌کنند که آقا شخص نمازگزار اگر این‌طور باشد، همان نمازی را که خدا در آن وضع جعل کرده است و یک همچنین حکم و تکلیفی برایش بار می‌شود؛ در امام حضور دارد. امام علیه‌السّلام می‌گوید که حکمش این است و نیاز به فکر ندارد. الآن مثل اینکه من به این تنگ آب نگاه می‌کنم و می‌گویند که آقا آب کجاست؟ خب آب اینجاست. یعنی که الآن نیازی به اینکه من فکر کنم ببینم که آیا آب به سقف چسبیده یا خیر، نیست. آب در جلوی من قرار دارد، برای امام هم مسئله به این کیفیت است. این‌هم به‌عنوان حضور عینی.

احکام دارای دو جنبهٔ حضور عینی و علمی

معنای قطع شدن وحی بعد رسول خدا

پس احکام هم دارای حضور عینی هستند نه فقط حضور علمی، حضور علمی برای ما است، حضور عینی احکام و شرع مربوط به امام علیه‌السّلام است. لذا اینکه شما می‌گویید که وحی در زمان رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم قطع شد، این درست است. در زمان [بعد] رسول خدا دیگر وحی قطع شد و دیگر شرع بعد از رسول خدا نیست. به این عنوان که دیگر حکم جدیدی بار نمی‌شود، همهٔ احکام را رسول خدا فرمودند. «حَلالُ مُحمَّدٍ حَلالٌ أبَداً إلَی یومِ القیمَة، وَ حَرامُهُ حَرامٌ أبَداً إلَی یومِ القیامَةِ.»[1] همهٔ اینها را پیغمبر فرمودند. وقتی که پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم از دنیا رفتند دیگر آن وحی که جعل و تنزیل شرائع و تکالیف باشد تمام شد، اما خود آن تکالیف این است که پیغمبر تا زمان حیاتشان آنها را جعل کردند و بیان کردند و از آن عالم به این عالم اینها را پایین آوردند و در اختیار ما قرار دادند، آیا خود آن احکام و تکالیف حضور عینی در عالم خودش دارد یا ندارد؟ نسبت به عالمش حضور عینی دارد که از آن تعبیر به لوح محفوظ می‌کنند، نه لوح محو و اثبات! تمام این احکام و تکالیف در آن لوح محفوظ به‌صورت حضور عینی وجود دارند. همان‌طور که تمام حوادث در این عالم به‌صورت حضور عینی در آن لوح محفوظ ثبت است. ﴿وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ﴾[2] معنایش همین است، ما همهٔ اشیاء را در امام مبین احصاء کردیم، ﴿وَكُلَّ شَيْءٍ﴾ تمام پدیده‌ها، نه صور پدیده‌ها را در نفس ایشان آوردیم. مثل ما که الآن صورت اشعار و حوادثی که در نفس و در ذهن داریم، صورت قضایایی که داریم. ﴿وَكُلَّ شَيْءٍ﴾ یعنی صورت همهٔ اشیاء، همهٔ اشیاء به صورت عینی خودش در وجود امام علیه‌السّلام احصاء شده است.

احصاء همهٔ اشیاء به صورت عینی در وجود امام علیه‌السّلام

احصاء یعنی احصاء عینی؛ یعنی خود نفس امام این وجود مبقی و استمرار دهندهٔ آن اشیاء و حوادث به‌صورت عینی است، همان‌طوری‌که وجود همهٔ‌اشیاء در این زمان بسته به وجود حضرت بقیة الله ارواحنا فداه است خود وجود عینی احکام هم در وجود حضرت بقیة الله ارواحنا فداه به‌صورت حضور عینی نه حضور علمی، حضور دارد. پس وقتی که الآن شخصی از امام زمان علیه‌السّلام یک سؤالی را می‌پرسد حضرت براساس همان حضور عینی که در نفس ایشان هست پاسخ می‌دهد، نه‌اینکه فکر کند که این حکمش چیست و در نظرش بیاید مثلاً در اینجا پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم چه

---

[1] . *الکافی*، ج ۱، ص ۵۷.

[2] . سوره یس (۳۶) آیه ۱۲.

گفتند، در خودش این را می‌بیند. وحی قطع شده ولی حضور عینی در نفس امام هست و ما دیگر نیاز به وحی نداریم. چرا؟ چون خود امام علیه‌السّلام هست. خود امام با آن حضور عینی‌اش حضور دارد، چطور اینکه همان وحی که برای رسول خدا می‌آمد حضور عینی را برای پیغمبر منکشف می‌کرد. یعنی خود رسول خدا را در آن حضور عینی قرار می‌داد، این معنا، معنای وحی است. نه‌اینکه جبرائیل به پیغمبر این را بگوید که آقا تو این را هم بگو، این فقط مرتبهٔ ظاهر است. در مرتبهٔ باطن نفس رسول خدا در آن حضور عینی آن مسائل، آیات الهی، قرآن کریم، همهٔ خلائق و اینها قرار می‌گرفت که خود آن تکالیف و شرائع هم از جمله همان مطالبی است که به آن کیفیت تنزل پیدا می‌کرد. پس کاری که ملائکه الهی و جبرائیل در مقام بالاتر انجام می‌دادند نسبت به خود احکام و تکالیف شرعی عبارت از ایجاد آن حقائق شرع و حقائق تکلیف در نفس رسول خدا است که تمام اینها از آثار نفس رسول خدا در وحی است، این یک قسمت است.

حالا آن مسائل اخلاق و اینها هم مسائل دیگر است؛ یعنی وقتی که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم می‌فرماید که وقتی می‌خواهی طواف کنی ابتدای طواف را از حجر الأسود قرار بدهید و شانه به سمت چپ باشد، جبرائیل نفس این عمل را در نفس پیغمبر ایجاد می‌کرد نه‌اینکه نشان بدهد که نگاه کن ببین این مکه و این‌هم حجر الأسود و این‌هم کعبه، وقتی که می‌خواهی طواف کنی این‌طوری بگرد. اینکه فیلم است! یک دفعه پیغمبر می‌بیند طواف این است، اینکه احساس می‌کند طواف این است یعنی آن حضور علمی تکلیف در نفس پیغمبر جلوه می‌کند و آن‌وقت رو به اصحاب می‌کند و می‌گوید که وقتی مکه رفتید از اینجا شروع کنید و به اینجا ختم کنید و با این شرایط باشید.

حضور عینی اعمال در نفس رسول خدا

وقتی‌که جبرائیل می‌گوید که نماز صبح به این کیفیت است یک‌دفعه رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم می‌بیند نماز این است، نمازی که خدا می‌خواهد در نفس پیغمبر حضور عینی پیدا می‌کند نه علمی، یعنی همان عین نماز. و لذا تجسم اعمالی که در روز قیامت داریم به‌خاطر همین است یعنی همین اعمال به‌صورت جسم یعنی به‌صورت حضور عینی خودش برای انسان ظاهر می‌شود.

دیگر خسته شدیم، مثل اینکه زیاد صحبت کردیم. می‌گویم که خودم خبر ندارم چه می‌خواهم بگویم همین است. چه می‌خواستیم بگوییم و سر از کجا درآوردیم!

حاضر دیدن اعمال به‌صورت حضور عینی در روز قیامت

لذا در روز قیامت افراد می‌گویند که ﴿مَالِ هَٰذَا ٱلْكِتَٰبِ﴾، این چه کتابی است که ﴿مَالِ هَٰذَا ٱلْكِتَٰبِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّآ أَحْصَىٰهَا وَوَجَدُواْ مَا عَمِلُواْ حَاضِرًا﴾[1] هرچه را که انجام دادند حاضر می‌بینند، یعنی به چه وجدانی؟! به وجدان علمی یا به وجدان عینی؟ عینی! یعنی خود این مجلس را که در آن هستند می‌بینند، آن‌وقت چطور می‌توانند انکار کنند؟! اگر فیلم باشد می‌گوید که مونتاژ کردی، الآن دیگر فتوشاپ می‌گویند، سرش را برمی‌دارد و روی یک تن دیگر می‌گذارد، کله را برمی‌دارد و روی دم آن می‌گذارد! آنجا می‌گویند که آقا خود مجلس را دیگر چه می‌فرمایید؟ خود مجلس را که دیگر فتوشاپ نکردیم، خودت حضور داری، این دیگر نمی‌داند ﴿وَوَجَدُواْ مَا عَمِلُواْ حَاضِرًا﴾ این را حاضر می‌بینند. یعنی الآن که شما به من نگاه می‌کنید، در روز قیامت هم همین را می‌بینید که در همین قضیه هستید، خب دیگر بفرمایید نظر خود حضرتعالی چیست؟ هیچ دیگر، خدایا تسلیم هستیم و مخلصت هستیم، آنجا دیگر جای انکار نیست؛ ﴿وَوَجَدُواْ مَا عَمِلُواْ حَاضِرًا﴾. لذا امام علیه‌السّلام در اینجا می‌فرمایند که خدایا حالا که

---

[1] . سوره کهف (۱۸) آیه ۴۹.

من یک همچنین وضع و موقعیتی دارم، اگر بخواهی با عدل خودت با من رفتار کنی، من دیگر چه خواهم شد؟ دیگر در روز قیامت اگر بخواهی با عدل خودت رفتار کنی چه خواهد شد؟!

درخواست فنا توسط مرحوم سید جمال از امیرالمؤمنین علیه‌السّلام

وقتی مرحوم آقا سید جمال در حرم امیرالمؤمنین علیه‌السّلام می‌رود و از آن حضرت می‌خواهد که به هر قیمتی که شده فَنا را به او بدهند! چه احساسی در آن موقع دعا برای او دست داد تا امیرالمؤمنین علیه‌السّلام آن بلا را سرش درآورد، شنیده‌اید دیگر؟! مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ فرموده‌اند. هنوز از حرم درنیامده کفشش را دزدیدند، پابرهنه برگشت و به خانه‌اش تشریف برد، بعد کفش زنش را هم دزدیدند چون مثل اینکه باهم هردو ایستاده بودند، وقتی به خانه رفت یک دفعه گفتند که تشییع جنازه می‌کردند تیر زدند به آقازاده خورده است و آن بدبخت و بیچاره در خانه افتاده است، شب شد گفتند که دزد آمده فلان چیز را زده است، الحمدلله! فردا شد. خلاصه کار به جایی رسید که رفت در مسجد کوفه خوابید، یعنی دیگر نمی‌توانست در نجف باشد، جریانش خیلی مفصل است.

مرحوم آقا نقل می‌کردند ـ در آن موقع‌ها شب‌های سه‌شنبه ـ خلاصه کارش به جایی رسید که دست زنش را گرفت و گفت که کارت دارم، باهم هردو به حرم رفتند و گفت که یا علی! فنا نخواستم برای خودت، برای همان ذریهٔ خودت؛ همان دوازده امام! من نخواستم. به چه کسی بگویم؟! همهٔ زندگی‌مان ازبین رفت شد و شل و کر و کور و زخمی و در خانه افتاده بود و صاحب‌خانه هم بیرونش کرده بود، پول اجاره را نداشت بدهد، گفت که آن لنگهٔ کفشمان را برگردان و حالا اینهایی که روی دستمان روی تخت و زمین افتادند، اینها را هم درستشان کن، خواستی بده نخواستی نده، هیچ. خب آن‌وقتی که در حرم رفت و دعا کرد که یا علی! فنا را به هر قیمتی به من بده، اینها هم در نفسش بود، چه احساسی داشت؟ به هر قیمتی! نه‌اینکه یعنی برو بنشین و لنگت را روی آن لنگت بینداز! اینها را هم دارد. امیرالمؤمنین علیه‌السّلام که بیخود این بلا را سرش نمی‌آورد، احساسش این بود که من استعداد و قابلیت برای تحمل این مطالب را دارم، تو آن را بده و ما اینها را تحمل می‌کنیم. حضرت گفت که تحمل میکنی؟! خیلی خب بگیر، امشب یکی، فردا یکی، پس فردا یکی، ببینم تا کی تحمل می‌کنی و اگر برنمی‌گشت و به غلط کردن و [ندامت] نمی‌افتاد باز هم می‌آمد چون آنها [از این ابتلائات] در پرونده دارند، تا سقف هم دارند! این فایل اول را فردا برایت باز می‌کنیم و فایل دوم را دو روز دیگر، همین‌طور فایل سوم تا کارت به جایی می‌رسد که بیایی اینجا و بگویی که نخواستیم، فنا را هم نخواستیم هر کاری می‌خواهی بکنی بکن.

اگر در آنجا می‌رفت و می‌گفت یا علی فنا را بده ولی ما حوصلهٔ برای امتحان را نداریم و ما تحمل امتحان نداریم، امام علیه‌السّلام این بلا را هم نمی‌آورد، به او هم می‌داد بدون اینکه این بلا را سرش بیاورد. آنجا می‌خواست بگوید که حضرتعالی یک قدری به مسائل بهتر فکر کنید، به خودت بهتر فکر کن، اینکه بگویی تحمل دارم، استعداد دارم، قابلیت دارم، تحمل می‌کنم. چه کسی به تو این تحمل را می‌دهد؟ چه کسی به تو این قدرت را می‌دهد؟ چه کسی موانع را از سر راهت برمی‌دارد؟ ما موانع را برنداشتیم، یکی‌یکی می‌آید. پس اینکه می‌بینی نمی‌آید پس معلوم است، موانع هست ولی موانع را برمی‌دارند نه‌اینکه نیست.

شما که الآن راحت می‌خوابید، خبر دارید که امروز هزارتا مانع از سر راهت برداشته شده تا سرت را راحت روی متکا می‌گذاری یا نه می‌بینی خبری نبوده، ملائکه هم همه چشم‌هایشان را بستند. نه چشم همهٔ ملائکه باز است چون خودت را به خدا سپردی و خودت را در این راه قرار دادی، چون می‌گویی که خدایا من از خود اختیار ندارم، چون می‌گویی که خدایا خودت دست من را بگیر. خدا می‌گوید که خیلی خب حال که آمدی خودت را به من سپردی، ما هم کمکت می‌کنیم.

کیفیت برداشته شدن موانع سیر و سلوک

و بنده خودم الآن در اینجا به شما اعتراف می‌کنم که خودم این قضیه را اخیراً هم امتحان کردم،

یک مطلبی که تا الآن نمی‌توانستم یک‌دفعه دیدم توانستم و شد. خدا گفت که ببین اگر دست خودت بود چرا در این مدت نتوانستی؟! مگر دست خودت نیست؟! چرا در این مدت نتوانستی؟! آیا در این مدت سعی کردی یا نکردی؟! در این مدت سعی کردم پس چرا نشد؟! هزارتا مانع وجود داشت، من که دیگر نمی‌توانستم آن موانع را بردارم. پس من آن موانع را برداشتم و زمینه و بستر و شرائط را آماده کردم و به تو گفتم که حالا بفرما، تو رفتی دیدی شد! پس این دست چه کسی بود؟! دست من بود یا از آنجا بود؟! اگر آن آمادگی را ایجاد نمی‌کرد، اگر آن موانع را برنمی‌داشت، باز این کاری که من انجام دادم به نتیجه و به ثمر نمی‌رسید پس همه چیز دست اوست، بخواهد انجام می‌شود و نخواهد نمی‌شود.

تفاوت نحوهٔ مواجههٔ اولیاء خدا و سایر افراد با خدا

منتها امام علیه‌السّلام به ما یاد می‌دهد و می‌گوید که با خدا طلبکارانه برخورد نکن، همیشه بدهکارانه با خدا برخورد کن. می‌خواستم این را بگویم که دیگر گذشت حالا فردا إن‌شاءالله ـ اگر توفیق پیدا کردیم ـ بقیه‌اش را می‌گویم. بین اولیاء خدا و سایر افراد فرق این است که بقیه طلبکارانه با خدا روبرو می‌شوند و اولیاء بدهکارانه، هردو از خدا می‌خواهند و هردو می‌گویند که خدایا نعمت بده ـ البته خب خواست‌ها فرق می‌کند، همین خواست عادی ـ ولی فرق این است. غیر از اولیاء می‌گویند که خدایا نماز می‌خوانیم، دیگر چه [مسئله‌ای] هست؟! گفتی که دو رکعت بخوان خواندیم، در سرما و زمستان از آن خواب ناز بلند شدیم، حرف دیگر هم مگر داری؟! طلبکارانه است! خدایا روزه گرفتیم باید اجرش را هم بدهی! پدرمان درآمده گشنگی و تشنگی تحمل کردیم و تا دم غروب هجده ساعت هفده ساعت روزه گرفتیم، دو قورت و نیمت هم باقی است؟! خدا می‌گوید که بنده هستی صدایت درنیاید! چرا می‌گویی که صدایت درنیاد؟! [اینکه می‌گویی که] پدرمان درآمد، این طلبکارانه است! خدا هم می‌گوید که خیلی خب حالا که طلبکارانه است آن دنیا هم سرت را با همین گرم می‌کنم و جهنم نمی‌برم، با همین مراتب پایین و مسائل پایین سرت را گرم می‌کنم.

اولیاء می‌گویند که اگر هجده ساعت، صد و هشتاد ساعت هم شود، اگر هم مثل امام حسین علیه‌السّلام از تشنگی بمیریم، در قتلگاه هم بیفتیم باز بدهکار خدا هستیم. امام حسین تا دم آخر خودش را بدهکار می‌دانست نه طلبکار. خدایا توفیق از تو، برکت از تو، نعمت از تو و شکر می‌کنم بر اینکه مرا به این نعمت رساندی به اینکه الآن من نگاه کنم و این مسائل را ببینم و تحمل کنم. تحمل را چه کسی به من داده است؟! تو داده‌ای همه‌اش تو، هیچ به خود نمی‌گیرد. تمام مصائبی که برایش پیدا شود به خود نمی‌گیرد، هر مصیبتی را که برایش پیدا بشود، می‌گوید که خدایا تو به من این لطف را کردی، تو بر من منّت گذاشتی که برادر مرا از من بگیری، این تفکر چقدر فرق می‌کند!

حالت رضایت و شاکر بودن سیدالشهدا در روز عاشورا

اینکه الآن تو عباس و علی‌اصغر مرا با این حال از من گرفتی و به‌واسطهٔ این گرفتن این موقعیت و این حال برای من پیش آمد، اگر تو نمی‌گرفتی و حضرت ابوالفضل و علی اصغر سر جای خودشان بودند این حال پیش نمی‌آمد. یعنی نه‌تنها شکوه نمی‌کند بلکه خدا را شکر می‌کند، داستان عاشورا خیلی داستان عجیبی است. یعنی می‌گوید که این گرفتن حضرت علی اصغر، حالی به من داد که من برای این حال باید سجدهٔ شکر به‌جا بیاورم؛ اگر این‌طور نبود که من به یک همچنین حالی نمی‌رسیدم.

سخن لشکریان عمر سعد راجع به حالات امام حسین علیه‌السّلام

لذا افرادی که در لشکر عمر سعد بودند به همین جهت می‌گفتند که تعجب می‌کنیم که هرچه می‌گذرد و به ظهر و بعد از ظهر می‌رسیم و از این جریانات می‌گذرد، چهرهٔ امام علیه‌السّلام بشاش‌تر و نورانی‌تر می‌شود و آن بهاء و عظمت امام تلألؤ و تجلی بیشتری پیدا می‌کند![1] خب مگر کشک است؟!

---

[1] . ***مقتل مقرّم***، ج ۱، ص ۲۸۲؛ ***المجالس السّنیّة***، ص ۱۴۳؛ ***لمعات الحسین***، ص ۹۲

چه قضیه‌ای در نفس امام اتفاق می‌افتد که ابتهاج و انبساط و تلألو صورت حضرت بیشتر می‌شود؟! کفار هم می‌فهمند. کفار و معاندین که در لشکر عمر سعد بودند این مسئله را تشخیص می‌دهند. این همین است. هر مصیبتی که می‌آید یک عکس العمل در نفس امام علیه‌السّلام ایجاد می‌کند.

تأثیر شهادت حبیب بن مظاهر در امام حسین علیه‌السّلام

امام علیه‌السّلام با حبیب بن مظاهر رفیق صمیمی بودند و مرحوم آقا می‌فرمودند که درگذشت حبیب خیلی در امام تأثیر گذاشت. این از عبارات مرحوم آقا بود. در بین اصحاب سید الشهدا علیه‌السّلام مرحوم آقای حداد ـ رضوان الله تعالی علیهما ـ به حبیب بن مظاهر یک عنایت خاصی داشتند و همیشه خودشان بعد از زیارت به سر مزار حبیب می‌آمدند و آنجا دعا می‌خواندند و ایشان را زیارت می‌کردند و عباراتی هم دارند و مرحوم آقا هم همین‌طور.

مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ می‌فرمودند که با شهادت حبیب بن مظاهر حال امام حسین علیه‌السّلام خیلی فرق کرد. یعنی اینها این تعلقات الهی که حتی نسبت به‌هم داشتند با رفتن یکی چه اثری ایجاد می‌کند که این باعث می‌شود آن توجه به مبدأ و آن انقطاع حتی از رفیق الهی [حاصل شود]؟ آن انقطاع از این توجه ظاهری، آن ازدست دادن این رفیق، آن حالی که ـ بالأخره اینها هم بشرند و داری نفس و محبت هستند ـ پیدا می‌شود. یک حال عجیبی پیدا می‌شود و هر ساعت زیادتر می‌شد و هرکسی می‌رود این ابتهاج امام علیه‌السّلام دارد بیشتر می‌شود، هرکسی را ازدست می‌دهد نورانیت، بهاء، عظمت و تلألؤش بیشتر می‌شود و مانده بودند این چه داستانی است؟! یعنی خود همین معاندین و کفار و همین لشکر کذایی و اینها اصلاً مانده بودند که چه قضیه‌ای است که در عمرمان ندیدیم! پسرش را بکشند، بچه‌اش را بکشند، در سرش می‌زند و گریه می‌کند و چله می‌گیرد. این چیست که هرچه می‌گذرد، استقامتش، پابرجایی‌اش، تمکنش، إتقان و إحکامش اضافه می‌شود؟! این عوالم برایش می‌آید و می‌رود، آنها هم در خودشان عوالمی دارند ما نداریم، «ربّ زِدنی فیکَ تَحیّرًا»[1] برای همین ابراز و انکشاف مراتب اسماء و صفات است.

طی مراتب عالیه در روز عاشورا توسط سیدالشهدا

امام علیه‌السّلام در روز عاشورا چه مراتبی را طی کرد که هرچه گذشت اشتیاقش به رفتن بیشتر می‌شد؟! بالأخره انسان از اول یک چیزی دارد و بعد کم‌کم بیشتر می‌شود، گاهی اوقات اتفاق می‌افتد که آدم می‌گوید که دیگر ما رفیقمان را ازدست دادیم دیگر برای چه در دنیا باشیم، این رفتنی است که یک قطع علاقه‌ای پیدا می‌شود. گاهی اتفاق می‌افتد! مثلاً انسان یک رفیق خیلی صمیمی را ازدست می‌دهد و بعد می‌گوید که دیگر بودیم، نبودیم هم مسئله‌ای نیست. اینها رفتند و واقعاً هم می‌گوید و شوخی هم نمی‌کند. ولی امام با علم می‌خواهد برود، با ادراک می‌خواهد برود نه‌اینکه با یأس و انگیزه را ازدست دادن بخواهد برود، به این کیفیت فایده ندارد. باید با علم، ادراک، ابتهاج و بهجت [برود]، چه مسائلی در نفس سید الشهداء علیه‌السّلام هست؟ اینها یک چیزهایی است که دیگر خودشان می‌دانند و ما از این قضایا اطلاع نداریم.

إن‌شاءالله خداوند توفیق بدهد ذره‌ای از آنچه که خدا قسمت خاصان از اولیاء خودش و مقربین خودش کرده را هم اگر به ما بچشاند ما را بس است! ما کجا آن ظرفیت آنها کجا! نه ما از اول یک همچنین چیزی را نمی‌خواهیم، ما می‌گوییم که خدایا همین‌قدر یک قطره‌ای که از آن دریایی که به آنها دادی به ما بده که ببینیم حداقل چه خبر است، بالأخره آن قطره برای همان دریاست! آدم بالأخره وقتی قطره را بخورد می‌فهمد آب دریا شور است، شیرین است، مزه‌اش چیست و به چه کیفیت است، به ما

---

[1]. ***فتوحات مکّیه***، ج ۱، ص ۲۷۱ و ۲۷۲؛ و ج ۲، ص ۵۴۵؛ ***فصوص الحکم***، ص ۷۳؛ ***شرح الأسماء الحسنی***، ملاّ هادی سبزواری، ص ۵۳۵؛ ***مرصاد العباد***، ص ۳۲۶.

همان یک قطره هم بدهند برای ما کافی است. منتها خدا دست ما را بگیرد و در سایهٔ ولایت ما را به آنچه را که خود آنها برای ما می‌خواهند و ما را به آن سمت دعوت می‌کنند، خدا ما را موفق و مؤید بدارد!

اللهمَّ صلِّ علی محمّد و آل محمّد